

گوهرشاد؛ نماد ایستادگی  
تشیع راستین در برابر  
غربزدگی رضاخانی

تجدد عصر پهلوی  
تصور خودکفایی را  
از ذهن ایرانیان زدود

گفتاری از دکتر محمد رجبی دوانی



## چماق غربزدگی

در این پرونده در پی بررسی این مسئله هستیم که چرا جامعه ایران مدرنیزاسیون رضاشاهی را برنتابید



## تجدد رضاشاهی ناسازگار با جامعه ایرانی

**محمد رضا میرزایی:** جامعه مدرن چگونه حاصل می‌شود؟ این یکی از پرسش‌های اساسی قرن نوزدهم بود که بسیاری از دولت‌مردان، سیاست‌مداران و روشنفکرهای جوامع مختلف جهان سومی تلاش کردند به آن دست پیدا کنند.

سخن اول

در تجربه کشورهای توسعه یافته فرایند نوسازی با تغییرات اساسی در مجموعه نظام اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و سیاسی توسط دولت رخ داد. دو دهه تلاش رضاشاه برای نوسازی ایران پرسش دومی را مطرح می‌کند که چرا پروژه نوسازی رضاشاه با شکست روبه‌رو شد؟

البته این پرسش در دل خود فرضیه‌ای دارد که شاید محل مناقشه باشد اینکه مگر پروژه رضاشاه با شکست مواجه شد که بخواهیم به دنبال علت آن باشیم. اثبات این فرضیه و پاسخ به چرایی هدفی است که در این پرونده کوتاه به دنبال آنیم.

اما در کلیت امر نوسازی در کشورهای پیشرفته فرایندی بود طولانی مدت اما نوسازی در دوره پهلوی اول شتابان صورت گرفت و به دلیل تسلط دولت بر منابع قدرت، ناتوانی و پراکندگی جامعه مدنی، نوسازی در عرصه‌هایی انجام شد که با سرشت دولت مطلقه رضاشاهی در انطباق بود نه با جامعه ایرانی. سرشت دولت مطلقه مانعی است در جهت مشارکت سیاسی و هرگونه اصلاحاتی که نیاز به پیاده شدن حکومت قانون داشته باشد. سرشت دولت مطلقه مانعی است در جهت استقلال گروه‌ها و طبقات اجتماعی.

با وجود این نارسایی ساختاری هیچ‌گاه نمی‌توان موفق به حل بحران‌های عمده هویت، مشروعیت، توزیع و تضادهای عمده داخلی و خارجی و برقراری ثبات نهادینه و قانونمند و پایدار به سمت سرمایه‌داری و جامعه مدرن همراه با تقویت نهادهای مدنی و دموکراتیک و بورژوازی مستقل و ملی گردید.

نوسازی رضاشاهی فاقد مبنای نظری روشن، دقیق، هدفمند و چهارچوب نظری منسجم و جامع بوده و به جای محتوای عمیق فلسفی عام مدرنیته و نوسازی اساسی، ساختاری، همه جانبه و فراگیر، تحت تأثیر یک نوع ایدئولوژی وارداتی بود که نهایتاً منجر به تغییرات اجتماعی ناقصی شد که اگرچه جامعه ایرانی را از حالت سنتی خارج کرد، ولی کماکان نتوانست آن را به جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته بدل سازد.

به بیانی، نوسازی در این دوران به تغییرات صوری، ظاهری و سطحی منجر شد. توجه به مظاهر فرهنگی غرب، به ویژه تمرکز بر لایه‌های سطحی آن، منشأ پیدایش نوعی دوگانگی فرهنگی در فرهنگ بومی و سنتی ایرانیان گردید و جامعه را بدین سمت سوق داد که اگر تاکنون تنها شکاف اقتصادی در جامعه زنده و آزردهنده بود با تغییرات ظاهری در پوشش و فرهنگ شکاف فرهنگی هم به آن افزوده گشت. ▲



## بنای کج

چرا نوسازی رضاشاه با شکست مواجه شد؟

هرازگاهی با صدای بلند می‌گفت: عجب! عجب! من را صدا زد و گفت: تصور نمی‌کردم ترک‌ها تا این حد پیشرفت و ترقی کرده باشند و در اقتباس تمدن از اروپا پیش رفته باشند. حال می‌بینم که ما خیلی عقب‌مانده‌ایم به‌خصوص در قسمت تربیت زنان. اما علیرغم این اشتراکات، تفاوت‌های ارزشی آن‌ها نتیجه کارشان را از هم متفاوت ساخت. آتاتورک بر پایه الزامات کشور خود شش رویکرد، اصلاحات اجتماعی و فرهنگی را در ترکیه آغاز کرد؛ جمهوری خواهی، سکولاریسم، ملی‌گرایی، مردم‌گرایی، سوسیالیسم دولتی و انقلابی‌گری. از میان این اصول شش‌گانه، جمهوری خواهی سنگ بنای کارهای آتاتورک بود. در مقابل، رضاشاه فقط با سکولاریسم، ملی‌گرایی و سوسیالیسم دولتی آغاز کرد؛ زیرا وی اعتقادی به مردم‌مداری و جمهوری خواهی نداشت. در ایران رضاشاه خود را مدار و مرکز همه تحولات قرار می‌داد، اما آتاتورک برای مجلس ملی اهمیتی قابل توجه قائل بود.

در نهایت سومین عامل شکست رضاشاه بی‌توجهی او به فرهنگ بومی و سنتی ایران بود رضاشاه تنها نظام سنتی که حفظ کرد نظام شاهنشاهی بود که آن را به فرزند خود هم منتقل کرد در حالی که اگر قرار بود از همتای ترک خود تقلید کند می‌بایست با بها دادن به احزاب و سرچشمه‌های توزیع قدرت سنگ بنای دموکراسی را بنا می‌نهاد. در کنار این مسایل با ورود مدرنیته‌اسیون آن هم تنها در سطح بسیاری از ساختارهای سنتی در تقابل با مناسبت جدید قرار می‌گیرند. ایجاد تطابق این ساختارهای سنتی و نوین نیازمند تحولی بنیادین در عین و ذهن است. اقدامات شتاب زده رضاشاه جهت نابود کردن سنت‌های بومی و دست گذاشتن بر سر مسایلی ظاهری چون حجاب و لباس فرصتی برای ایجاد این تطابق‌ها فراهم نکرد. این شتاب‌زدگی حتی در مسایل کمتر مناقشه برانگیزی چون آموزش و پرورش جدید هم خود را نشان داد. به گفته یکی از ناظران خارجی، اگر نظام آموزشی سنتی ایران فقط می‌توانست معدودی اهل علم و فضل تحویل جامعه بدهد که با فرهنگ عمومی نیز سازگاری داشتند، نظام آموزشی جدید، به پیدایش خیل عظیمی از تحصیل کرده‌هایی می‌انجامید که دارای دانشی سطحی و نامتعادل و ذهنی انباشته از حقایق هضم نشده بودند و نمی‌توانستند این حقایق را در زندگی روزمره خود به کار گیرند. بنابراین، تحصیل‌کردگان جوان ایرانی - اعم از داخلی و خارجی - علاوه بر ناکامی و سرخوردگی در عرصه شخصی، در عرصه عمومی نیز غالباً دچار ناهمسازی با جامعه و دولت بودند.

عوامل ریز و درشت دیگری می‌توان به علل شکست پروژه نوسازی رضاشاه اضافه کرد اما همه این عوامل دست به دست دادند تا این اصلاحات از بالا با مقاومت از پایین مواجه شود چرا که اقدامات رضاشاه بر گروه‌های غیرشهری و غیرنخبه تأثیری مخرب داشت در نتیجه مقاومت هم از سوی این گروه رخ داد کافی است فقیرانی را تجسم کنید که اجبار تهیه پوشاکی جدید را خارج از توان خود می‌دیدند و هیچ‌گونه درک فرهنگی از مدهای جدید لباس نیز نداشتند. ▲

**بهمن آهنگری:** استقرار یک دولت متمرکز و مقتدر، تأسیس ارتش جدید، ایجاد نظام متمرکز اداری و قضایی، گسترش نظام آموزشی جدید، ایجاد شبکه‌های ارتباطات و حمل‌ونقل جدید، اجرای اصلاحات اقتصادی و مالی و تأسیس صنایع جدید، همگی از آرزوهای دیرینه اصلاح‌طلبان ایران بود. اما بر اثر کج فهمی آنان این بنا از همان ابتدا کج پی‌ریزی شد. حضور شاهي مقتدر که بتواند با شیوه‌های اقتدارگرایانه دست به این اصلاحات بزند پیش شرط آن محسوب شد و بدین ترتیب نوسازی در ایران ملغمه‌ای شد از استبداد شاهی و اصلاحات دوره مدرن که نهایتاً با شکست مواجه شد. سیاست‌های نوسازی رضاشاه که از طریق تمرکزخواهی دولتی و تحمیل نوگرایی جریان یافت محصول نیاز گسترده مبنی بر لزوم اصلاحات اقتدارگرایانه بود. سیاست تجدید آفرانه او به تدریج فضای سنتی اجتماعی و همین‌طور سیاسی ایران را تغییر داد. نهادهای تازه‌ای چون ارتش منظم ملی، نظام پولی ملی، و برنامه آموزشی عرفی بنا گذاشته شد و حتی نظام قضایی عوض شد. به منظور دست‌یابی به یکپارچگی بیشتر ملی، سیاست متمرکزسازی شامل اقدامات خشن و مختل‌کننده‌ای چون جایجایی ده هزار عشایر و اجبار آنها به یکجانشینی، پی‌گرفته شد. این سیاست آفرانه ملت را کاملاً از دولت رویگردان کرد. آن‌گاه دولت، بسیار بیش از آنچه در دوره ناصرالدین‌شاه بود، جدا از ملت و فراتر از آن قرار گرفت. این نخستین دلیل شکست نوسازی رضاشاهی بود. رضاشاه در سال ۱۳۰۶ پس از تثبیت پادشاهی‌اش برنامه‌ای متشکل از سکولارسازی ریشه‌ای و اقدامات تمرکززا را به اجرا درآورد و در سال‌های بعد سیاست‌های جدید خود را غالباً با استفاده از ارتش به صورت تهاجمی تحمیل کرد. اما وقتی این برنامه‌ها بر عموم مردم تحمیل شد به خصومت گسترده و گاهی مقاومت فعال انجامید.

رضاشاه در خرداد ۱۳۱۳، در رأس هیئتی بلندپایه که شامل ۱۷ نفر می‌شد و بیشترشان کارشناسان نظامی بودند، به ترکیه سفر کرد. پیامد این سفر، اجرای الگوی نوسازی آتاتورک در ایران بود که با الگوهای نوسازی دموکراتیک تفاوت فاحش داشت. رضاشاه به تقلید از آتاتورک، ظواهر اروپایی را الگو قرار داد و به زعم خودش، سیاست غربی‌سازی را پیش گرفت. و این نوسازی تقلیدوار دومین عامل شکست او بود. رضاشاه بدون توجه به تفاوت‌های ایران و ترکیه تلاش کرد برای عقب‌نماندن از قافله پیشرفت نسبت به همسایه ترک خود همان راه او را در پیش بگیرد. رضاخان و هم مصطفی کمال پاشا هر دو از یک نقطه آغاز کردند و دولت‌مردن، ارتش منظم و ملی و بوروکراسی اداری برای دستگاه دولتی خود پدید آوردند. آتاتورک با پررنگ کردن آموزه‌ها مبتنی بر رویکرد ملی‌گرایانه و سرکوب اسلام به عنوان عقب‌ماندگی نخستین گام‌ها در جهت اصلاحات را برداشت؛ همان مولفه‌هایی که رضاشاه نیز به تقلید بر آن‌ها دست گذاشت. سطحی‌نگری رضاشاه در درک او از مشاهداتش در ترکیه در خاطرات سفیر ایران در ترکیه این چنین آمده است: «رضاشاه پس از ضیافتی که حزب خلق ترکیه به مناسبت حضور او ترتیب داده بود، در تالار عمارت قدم می‌زد و فکر می‌کرد و



## شکست پروژه غربی سازی

ناکامی‌های رضاشاه در اصلاحات حوزه فرهنگی و اجتماعی

فاطمه احمدی:

وقتی زنان دوباره محجبه می‌شوند

مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) از نخست‌وزیران عصر پهلوی اول، در شرح یکی از ملاقات‌هایش با رضاشاه پس از تغییر کلاه نوشته است: «در ملاقات روزی شاه

کلاه مرا برداشت و گفت حالا این چطور است؟ گفتم فی‌الجمله از آفتاب و باران حفظ می‌کند، اما آن کلاه که داشتیم اسمش بهتر بود. آشفته چند قدمی حرکت فرمودند، گفتند آخر من می‌خواهم هم‌رنگ جماعت شویم که ما را مسخره نکنند. گفتم البته مصلحتی در نظر گرفته‌اند. در دلم گفتم زیر کلاه است که مسخره می‌کنند، تقلیدهای بی‌حکمت. در کنار این تقلیدهای بی‌حکمت باید توجه داشت دگرگون‌سازی فرهنگ سنتی به فرهنگ مدرن چیزی نبود که تنها از روحیه نظامیگری رضاشاه برخاسته باشد، بلکه تبلور خواست‌ها و آرمان‌های روشنفکرانی بود که تنها راه رسیدن به تمدن غرب را دوری از سنت‌ها و فرهنگ دینی حاکم بر جامعه ایرانی می‌دانستند. برنامه‌های رضاشاه در راستای متحدالشکل کردن لباس به ابتکار تیمورتاش طرح شد که لباده و عبا جای خود را به سرداری (کت‌های بلند که در اروپا هم معمول بود) داد و کلاه‌بوقی دیوانیان قاجار به کلاه‌لگنی تبدیل شد. اما کوتاه‌مدتی بعد کلاه‌لگنی با دستور حکومتی به کلاه‌های لبه‌دار تغییر یافت که استفاده از آن برای دولتی‌ها و دیوانی‌ها اجباری شد و به کلاه‌پهلوی شهرت گرفت.

با سفر رضاشاه به ترکیه، رضاشاه با دیدن تفاوت‌های میان لباس ایرانیان و ترک‌ها بار دیگر مقررات پوشش لباس برای مردان را تغییر داد. جامعه که تازه چند صباحی بود کلاه‌پهلوی را پذیرفته بود، وادار به گذاشتن کلاه‌شاپو شد. در این تغییر، هم مقررات سخت‌تر شد و هم استثنائات کمتر؛ تا حدی که برای علما تنها مکان فعالیتشان محدوده پوشش غیر متحد یعنی لباس روحانیت بود. با فشار وارد شده بر مردم در تأمین مالی این تغییر و ایجاد حس ضد ملی‌گرایانه در این طرح و همچنین تصور موجود در میان علما که این را موجی ضد دینی می‌پنداشتند، تحرکاتی در برخی نقاط ایران پیش آمد. گزارش‌های مخابره‌شده از نظمی‌های سراسر کشور در خصوص اجرای این قانون به نظمی کل مملکتی و وزارت داخله، معتبرترین منبع در مورد واکنش‌های مردم در قبال این قانون هستند. در بررسی این گزارش‌ها روشن می‌شود که مردم به هر طریق سعی و تلاش می‌کردند از تن دادن به قانون مذکور خودداری کنند و علیه آن مقاومت

می‌کردند. این مقاومت‌ها به حدی بود که مأموران دولتی علی‌رغم در اختیار داشتن نیروها و تدارکات کافی و نیز برخورداری از اختیار اعمال هرگونه فشار، در گزارش‌هایشان به مقامات مرکز ابراز ناکامی می‌کردند. اعتراض‌ها به‌ویژه در مناطق عشایرنشین و همچنین در میان روحانیون نمود بارزتری داشت؛ اما همه این اعتراضات با سرکوب شدید مواجه شد و مقدمات کشف حجاب فراهم شد. قانون کشف حجاب در ۱۷ دی ۱۳۱۴ تصویب شد و بنا بر این قانون زنان از استفاده روسری و روبند و چادر منع شدند. با همه مقاومت‌هایی که از سوی مردم و اجبارهایی که از سوی دولت می‌شد، نهایتاً در سال ۱۳۲۰ که رضاشاه ایران را ترک کرد اجرای قانون کشف حجاب سریعاً فراموش شد؛ دلیل آن هم چیزی نبود جز نهادینه بودن فرهنگ اسلام در ایران.

وقتی عشایر دوباره چادرنشین می‌شوند

رضاشاه پهلوی پس از رسیدن به سلطنت تصمیم به اجرای طرح اسکان عشایر ایران گرفت. ایلات و عشایر نیروهای قدرتمند تمرکزگیزی بودند که به‌واسطه کوچ سالیانه و مداوم خودبه‌خود کمتر تحت نظارت و

سلطه مستقیم دولت‌های ایران تا قبل از پهلوی بودند. آن‌ها حتی حکومت‌ساز بودند، زیرا اغلب حکومت‌های ایران از باستان تا پهلوی ریشه‌ایلی و عشایری داشتند. رضاشاه از ارتش به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد هویت ملی، تسریع آهنگ نوسازی و تغییر ساختار دولت استفاده کرد و با سرکوب شورش‌های عشیره‌ای و منطقه‌ای و قومی به برقراری وحدت ملی دست زد. سیاست سرکوب رضاشاه در قبال عشایر با اسکان اجباری آن‌ها در قالب سیاست «تخته‌قاپو» کردن عشایر همراه بود.

تخته‌قاپو کردن ایلات کوچ‌رو به‌منظور برقراری امنیت و با اهداف سیاسی و جایگزین کردن وفاداری به دولت مبتنی بر ملت، به جای وفاداری به قوم و قبیله انجام گرفت. از پیامدهای تخته‌قاپو کردن، تغییر در شیوه معیشت ایلات بود و موجب نابودی بخش بسیاری از امکانات مالی و احشام عشایر شد؛ و بدون تردید جریان‌های از قبل نهفته را در جوامع ایلی تقویت کرد، تمایلات مرکزگرای را شتاب بخشید و بیگانگی جامعه ایلاتی را از خان‌ها عمیق‌تر کرد. تلفات سنگین چهارپایان اهلی عشایر و فقر و مسکنت آنان و نیز کاسته شدن جمعیت انسانی عشایر، نتیجه سیاست عشایری رضاشاه بود. علی‌رغم همه تدابیر دولت رضاشاه در به کار بردن شیوه‌های خشن و نظامی و بسیج شدن دستگاه‌های اداری، اجرایی، نظامی و انتظامی برای اجرای سیاست اسکان عشایر، این سیاست با موفقیت و به‌طور کامل اجرا نشد. با فروپاشی دولت رضاشاه، ایلات کوچنده فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی خود را از سرگرفتند. عشایر خانه‌ها و مسکن خود را تخریب کرده و بار دیگر به زندگی کوچ‌نشینی روی آوردند. روستاهایی که به‌طور اجباری و خیلی سریع به وجود آمده بودند -در حقیقت هم شکل ظاهری و هم هویت واقعی یک روستا را نداشتند و گاهی از دو، سه خانوار تشکیل شده بودند- از بین رفتند و ساکنانشان مجدداً به چادرنشینی و کوچ‌روی روی آوردند.

این امر علاوه بر روشن ساختن ناکامی سیاست‌های قهرآمیز و خشنوبار در تغییر فرهنگ و شیوه زیست، به افزایش جمعیت ایلات کوچ‌رو انجامید. البته به‌تدریج زمینه اسکان همیشگی عشایر فراهم آمد. این اسکان برخلاف طرح اسکان اجباری رضاشاه، داوطلبانه و از سر اختیار بود. عشایر به‌تدریج از شیوه زندگی چادرنشینی خود دست کشیده و جذب روستاها و شهرها شدند.



## ارتش پوشالی

هزینه‌های فراوان پهلوی اول برای ایجاد ارتش مدرن عملاً به پیدایش قوایی انجامید که از لحاظ نظامی ناکارآمد و از نظر ساختاری ضعیف بود

محمد کاشانی: ارتش ایران در آغاز قرن

نوزدهم ارتشی بود مرکب از نهبانان و ویژه سلطنتی، سواره‌نظام نامنظم و چریک‌های بومی که

به‌صورت نیروهای کمکی از نواحی مختلف و از قبایل کشور جمع‌آوری می‌شدند و تحت رهبری سران قبایل خودشان خدمت می‌کردند. به همین دلیل ایجاد ارتشی نیرومند به‌عنوان بخشی از برنامه کلی مدرن‌سازی دفاعی، هدف محوری اصلاحگران ایرانی بود. در این فضا بود که رضاخان افسر قزاق جاذبه سریعی پیدا کرد. او فقط چند ماه پس از رسیدن به مقام وزارت جنگ، در ۱۵ آذرماه ۱۳۰۰ فرمان شماره‌یک ارتش ایران (حکم شماره‌یک قشون) را صادر کرد. بر اساس این فرمان، ژاندارمری و لشکر قزاق ادغام شدند. درست یک ماه بعد و در ۱۵ دی‌ماه ۱۳۰۰، اعلام داشت که ارتش نوین ایران با پنج لشکر سازمان‌دهی شده است. طی سال ۱۳۰۱، رضاشاه مقدمات خرید تفنگ و مهمات سبک را از اروپا فراهم کرد. این سلاح‌ها از سال ۱۳۰۲ وارد ارتش ایران شدند. اولین سلاح‌های سنگین خریداری‌شده توسط رضاخان به دلیل نبود جاده‌های مناسب در کشور و قیمت بسیار زیاد هیچ‌گاه در جنگ

مواجهه با تهاجم خارجی بررسی کرد، چه اینکه اگر مهم‌ترین وظیفه ارتش حفظ کیان و ناموس و مرزهای میهن در مقابله با تجاوز بیگانه باشد، قدر مسلم این ارتش موفق و کامیاب نبود و نتوانست به مهم‌ترین وظیفه خود عمل کند.

ارتشی که رضاشاه مهیا کرد، نتوانست او را از نابودی نجات دهد. با ورود متفقین به ایران، ارتش ایران توانایی مقابله با قوای نیرومند متفقین را نداشت، بلکه حتی مقاومتی درخور شأن ملت تاریخی ایران و هزینه‌های هنگفتی که برای این ارتش صورت گرفته بود، مشاهده نشد. رضاشاه بیش از بیست سال فرصت داشت تا با تربیت این ارتش پرهزینه روند دفاعی کشور در مقابل بیگانه را فراهم کند، اما نهایتاً ناموفق بود.

پرسش اینجاست که اصولاً دستاورد چنین ارتش پرهزینه‌ای چه بوده است و به چه جهت چنین ارتشی پدید آمد؟ آیا این ارتش توانست به وظایف تعریف‌شده برای یک ارتش عمل کند؟

عملکرد ارتش رضاشاه را در دو بخش عمده می‌توان ارزیابی کرد: اول اینکه رضاشاه نتوانست با اتکا به چنین ارتشی به ناآرامی‌های پراکنده‌ای که در گوشه‌کنار کشور جریان داشت پایان دهد. اینکه چقدر این ناآرامی‌ها برگرفته از یک روح آزادی‌خواهی بود و اینکه آیا می‌توان آن‌ها را جنبش‌های رهایی‌بخش دانست و اینکه آیا رضاشاه در این بین حقوق قومیت‌ها را لحاظ کرد یا خیر، خود بحث دیگری است؛ اما در بخش دیگر باید عملکرد ارتش دوران پهلوی اول را در





گفتاری از دکتر محمد رجبی دوانی

## تجدد عصر پهلوی تصور خودکفایی را از ذهن ایرانیان زدود

ملاحظات در زمینه‌های تاریخی-فرهنگی تجددگرایی پهلوی اول

3  
کا

**سعید روحنواز:** دکتر محمد رجبی دوانی از جمله پژوهشگران و صاحب‌نظران عرصه فلسفه، تاریخ و حکمت اسلامی است. وی پیش از این نیز سمت‌های اجرایی-فرهنگی متعددی، از جمله ریاست کتابخانه ملی و ریاست کتابخانه مجلس شورای اسلامی را برعهده داشته است. او در این گفتار تلاش دارد تا به زمینه‌های تاریخی‌ای که منجر به برآمدن رضاشاه و اقدامات او در زمینه نوسازی ایران شد بپردازد. دکتر رجبی بسیار عمیق و متین سخن می‌گوید و چون سخنش از دل برون آید، لاجرم بر دل می‌نشیند.

عقلی و اجتماعی برآمده از فرهنگ غرب، که حاق سفارش قرآن و پیامبر (ص) است، بگوئیم و عظمت دیرینه اسلامی را احیا کنیم. این جریان نه تنها در ایران، که در هند، افغانستان، ایران، مصر و عثمانی تأثیر فراوان برجای گذاشت.

جریان دوم، تجدد غیردینی لیبرال بود که نخست خود را در لفافه دین و تفسیرات مدرن دینی پنهان می‌کرد و لذا با جریان نخست هم‌آوایی و هم‌سوئی داشت، ولی رفته‌رفته چهره واقعی خود را آشکار ساخت و توانست اغلب هواداران آن جریان را در جبهه خود گرد آورد. آن‌ها حتی مدعی بودند که سیدجمال نیز باطناً با آن‌ها هم‌نوا بوده، اما شرایط خاص زمان، فرصت طرح نیت واقعی‌اش را به او نداده است. سردمدار این جریان در ایران، پرنس ملک‌خان ارمنی بود که لژ فراماسونری «فراموشخانه» را بنیاد نهاد و در روزنامه «قانون» خود، از اسدآبادی تجلیل می‌کرد و «اومانسیم» را با عنوان «آدمیت»، اساس و مبدأ تفکر می‌شناخت و اعضای لژ را با اخذ مبلغی قابل توجه، به لقب آدم مفتخر می‌ساخت.

در خارج از ایران نیز سرهنگ فتحعلی آخوندزاده، درجه‌دار هم‌ردیف ارتش تزاری اشغالگر قفقاز بود که ابتدا دم از اصلاح دینی و «پروتستانتیسیم اسلامی» زد، اما به تدریج با طرح اومانسیم با عنوان «انسانیت»، به معارضه صریح با معتقدات اسلامی پرداخت و آنچه را که ملک‌خان نمی‌توانست خارج از لژ در ملاء عام مطرح سازد، آشکارا بیان می‌داشت. ارتباط او با ملک و اهمیتی که به کار وی در داخل ایران می‌داد، به حدی بود که وی ملک‌خان را روح‌القدس خطاب می‌کرد.

از این جریان یک جریان فرعی تجددگرایی سوسیالیست یا چپ منشعب شد که برخلاف لیبرال‌های سلف خود، که آینده ایده‌آل ایران را در تقلید محض از سیستم سرمایه‌داری اروپا می‌دیدند، خواهان مبارزه با سرمایه‌داران و فتوادل‌ها و پیروی از سوسیالیست‌های اروپا و به‌ویژه روسیه بودند. آن‌ها بعدها حزب دموکرات آذربایجان را به رهبری شیخ محمد خیابانی تشکیل دادند که با کشته شدن او، بی‌سرانجام ماند؛ ولی نوع افراطی آن در حزب کمونیست ایران به رهبری سلیمان میرزا اسکندری در تهران و از آن تندروتر در گیلان توسط احسان‌الله‌خان و حیدرعمو اوغلی به وجود آمد که آشکارا آلت دست دولت جدیدالتاسیس شوروی بود. اینان خواستار حکومتی مشابه نظام شوروی و متحد با آن کشور بودند و تنها راه سعادت ایران و ایرانی را در این طریق می‌دیدند.

دلبستگی منتقدان به عادات و رسوم گذشته است و بسا اوقات که مانند مخالفت با قاشق‌وچنگال، بسیار سطحی و نامقبول می‌نماید. اندک کسانی بودند که با نوعی تیزبینی، دگرگونی قریب‌الوقوعی را پیش‌بینی می‌کردند، ولی هرگز گوش شنوایی نیافتند و بیشتر به‌عنوان «بدبین» تلقی شدند.

وقتی که فرد شاخصی از این گروه، همچون شیخ فضل‌الله نوری که حتی متوجه تفاوت مفاهیم عقل و علم و آزادی جدید با معانی ظاهراً مشابه اسلامی است، نمی‌تواند اکابر علمای وقت را قانع کند و تهران و اصفهان و نجف او را برنمی‌تابند، از دیگران که در زمره عوام‌الناس بوده‌اند، انتظار چه واکنش مثبتی می‌رود؟

### برآمدن جریان‌های فکری متجدد

از این رو، در میانه عصر قاجار و زمانی که به تدریج به مشروطه نزدیک می‌شویم، شاهد حضور چند جریان فکری متجددانه در ایران هستیم.

یک جریان تلاش داشت که تجدد را با اسلام تطبیق دهد و اصولاً به تضاد ماهوی میان فرهنگ و تمدن اسلامی و غرب قائل نبود. بانی این جریان سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که اعتقاد داشت اروپاییان بیش از ما به حقیقت قرآن نزدیک بوده‌اند و به اوامر آن عمل کرده‌اند؛ در حالی که ما قرآن را تنها برای شادی روح اموات تلاوت می‌کنیم. بنابراین بایستی در کسب علوم و فنون و تجربیات

ظهور و بروز این‌گونه امور و مسائل عقیدتی و نظری متناظر با آن‌ها، به شهادت تاریخ، همیشه پس از تمهید عملی مقدمات آن بوده است.

### دوران حضور نیمه‌مرئی تجدد

با پیشرفت عملی جریان تجدد، مثلاً شاهد آن هستیم که لباس‌های دوره قاجار دیگر لباس‌های دوره افشاریه و زندیه هم نیست. قباها، کلاه‌ها و کفش‌ها و حتی غذاها در میان درباریان و طبقات بالای شهرهای بزرگ، تغییر کرده است. به‌عنوان نمونه، در لیست برنامه غذایی دربار ناصری، شاهد غذاهای فرنگی نظیر اسپاگتی هستیم و لباس زنان اروپایی رقصنده باله نیز با نام ایرانی «شلیته»، لباس خانگی زنان دربار و سپس عموم زنان شهری شده است.

این دوران حضور نیمه‌مرئی، که برای برخی فقط یک تغییر صوری متناسب با زمان و البته متأثر از فرنگ محسوب می‌شود،

هنوز به‌منزله طلیعه یک دوران جدید در کشور به نظر نمی‌آید و مخالفت دیگران با آن، بیشتر ناظر به

### تجدد و تغییر ذائقه مردم ایران

تجدد در دوران جدید ایران، نمودهای مختلفی داشت و تا پایان دوره پهلوی به اشکال مختلفی جلوه کرد. می‌توان گفت تجدد در ایران، یک دوران نفوذ نامرئی و یک دوره حضور نیمه‌مرئی و یک زمان ظهور آشکار داشت.

جریان تجدد ابتدا در عصر صفوی، با ورود سفرا، تجار، جهانگردان اروپایی و به‌ویژه برادران شرلی انگلیسی در دوران شاه‌عباس اول، نفوذی نامرئی داشت.

به‌عنوان مثال، شاه‌عباس فرم لباس خود را تغییر داد و سبک لباس او به پرتغالی‌ها نزدیک شد. نوسازی ارتش نیز مورد توجه قرار گرفت و برادران شرلی ساخت توپ و تفنگ را به ایرانیان آموختند و ایران صاحب سلاح‌های آتشین گردید.

آمدن نقاشان اروپایی به ایران و نقاشی‌هایی که از پادشاهان ایران کشیدند نیز باعث شد که نگارگری ما تحت تأثیر هنر نقاشی اروپا قرار گیرد و رضا عباسی پرسپکتیو را وارد مینیاتور سازد. ورود کالاهای اروپایی هم مزید بر علت شد و در بین درباری‌ها و اشراف شهری، اخلاقیات و ذائقه جدیدی پدید آورد که موجب انتقاد برخی از علمای دینی وقت، نظیر خاتون‌آبادی گردید.

این مصادیق بیانگر حضور نامرئی فرهنگ جدید غربی در ایران بود که هنوز توجه خاصی را، که حاکی از پیش‌بینی دوران تازه‌ای در ایران باشد، برنمی‌انگیخت.

نکته قابل تأمل در آن است که ایرانیان تا مدت‌ها فرهنگ جدیدی را که از غرب به ایران وارد شده بود، حداکثر به‌عنوان یک انحراف اخلاقی و حتی نوعی فساد عقیدتی به‌صورت لابلایی‌گری تلقی کردند. اما واقع امر این است که تجدد به‌شکلی تدریجی و بدون طرح مسئله تازه‌ای، «عملاً» تأثیر خود را بر جامعه ما می‌نهاد.

به بیانی دیگر، به تدریج ذوق و سلیقه مردم تغییر می‌کرد و افقی جدید فراروی آن‌ها پدیدار می‌شد. اصولاً یک جریان فرهنگی و تمدنی مخالف، زمانی تأثیرگذار تلقی می‌شود که ما شاهد تغییر سلیقه مردم باشیم؛ در حالی که ساده‌لوحان گمان می‌کنند که این تأثیر را باید از زمانی رهگیری کنند که کتابی، نشریه‌ای، فکری، فرقه‌ای، حزبی و حرفی جدید، منافعی با اصول و مبانی فرهنگ و تمدن پیشین، ظاهر شده است؛ ولی نمی‌دانند که

“

نمی‌توان تمام طرح‌های مربوط به توسعه کشور را به دوران رضاشاه منسوب کرد؛ با توجه به اینکه اغلب آنچه رضاشاه انجام داد، بیشتر یک مدرنیزاسیون صوری و اجباری بود. این نوع توجه به مدرنیزاسیون، اگرچه بعضاً جنبه‌هایی از ترقی خواهی داشت، اما دقیقاً به این معنا نبود که چنین اقداماتی هم صد درصد در جهت منافع مملکت تمام شده باشد. این مسئله حتی در مورد راه‌آهنی که در واقع برای مطامع آتی انگلیس در نفت قفقاز طراحی شده بود و عملاً خرّمشهر را به باکو متصل می‌کرد نیز صادق است.



### تقابل جریان‌های تجددگرا با اسلام

در دل هر یک از این جریان‌ها که ذکر گردید، نوعی ناسیونالیسم وارداتی وجود داشت که به‌جای مبارزه با بیگانگان مداخله‌گر در ایران، تنها



عباس میرزا، ولیعهد فتحعلی شاه، شروع شد و با امیرکبیر به شکلی دیگر تداوم یافت.

طی این دوره، برای اخذ جنبه‌های ضروری تمدن غرب، دانشجویانی به خارج اعزام شدند. تلاش بر آن بود که آنان علوم و فنونی را که مورد نیاز کشور است، فراگیرند. اما امیرکبیر بر آن شد تا به جای اینکه دانشجویان را به خارج بفرستد، اساتید رشته‌هایی را که به آن‌ها احساس نیاز می‌شد، از خارج به ایران بیاورد.

از رشته‌هایی که در دارالفنون تدریس می‌شد، می‌توان به طب، معماری و فنون نظامی اشاره نمود. متأسفانه این روند با کشته شدن امیرکبیر، آغاز نشده به انحراف کشیده شد و به قول نویسنده کتاب «شیخ و شوخ»، دارالفنون به دارالجنون تبدیل شد.

نویسنده این کتاب خطاب به ناصرالدین شاه می‌نویسد: سی‌وهفت سال است که شما دارالفنون را تأسیس کرده‌اید، آیا یک کار از فارغ‌التحصیلان آن برآمده است؟ تمام کارشناسان مورد نیاز ما خارجی هستند؛ موتور برق و یخساز تهران دست خارجی‌هاست و حتی دو عکاس‌باشی ما نیز ارمنی‌اند.

روند ورود کارشناسان خارجی برای نوسازی ایران، در عصر پهلوی اول و دوم، به اوج خود رسید و تصور خودکفایی از ذهن ایرانیان زدوده شد؛ تا اینکه بار دیگر با انقلاب اسلامی و به‌خصوص با خروج خارجی‌ها و تحریم‌های ظالمانه غرب علیه ایران، به تدریج بنا به ضرورت تاریخی، مطرح شد و معجزه‌ها آفرید؛ هرچند که همواره با انواع کارشکنی‌های اقتصادی و سیاسی مواجه بوده است.

پوچی نوسازی رضاشاه، که سرآمد آن در نوسازی «ارتش تراز نوین» معرفی می‌شد، زمانی آشکار گردید که آن ارتش عریض‌وطول کاغذی، در همان ساعات اولیه آتش متفقین، تبدیل به خاکستر گردید.

شرح این بگذار تا وقت دگر. ▀

میان‌ه صادق است؛ به‌ویژه آنکه حکومت شوروی قریب هشتاد سال دوام آورد و از کودکستان تا دانشگاه به ترویج تجدد مقبول خود پرداخت، ولی موفق نشد در آسیای میانه، دین را ریشه‌کن سازد و لذا اسلام به‌عنوان مهم‌ترین نیروی اجتماعی پس از فروپاشی شوروی باقی ماند.

ولی در ترکیه امروز، با آنکه ظاهراً اسلام گراها روی کار آمده‌اند، اما اسلامی که آن‌ها ارائه کرده و می‌کنند، با قانونی کردن اموری نظیر زنا محصنه زنان (که لایک‌ها هرگز جرئت طرح آن را هم نداشتند)، تنها به درد آدم‌خوارهای تجاوزکار سلفی داعشی می‌خورد که مورد حمایت همه‌جانبه ترکیه عضو ناتو قرار دارند.

### جنبه‌های صوری تجدد در کانون توجه

در دوره رضاشاه، تنها به جنبه‌های ظاهری تجدد و تمدن غرب توجه شد. در این دوره، تراشیدن ریش، تغییر لباس، کلاه فرانسوی (پهلوی) و شاپو، توصیه دولتی به برداشتن کلاه به نشانه احترام به ازما بهتران، سر مردها، معیار متجدد بودن است. در واقع، هیچ‌چیزی که جهتی متفکرانه در آن باشد و مردم را به راز تحول تاریخی غرب کنجکاو سازد، ترویج نمی‌شود. به برداشتن کلاه به نشانه احترام به ازما بهتران، برداشتن چادر از سر زنان و کلاه نمادی از سر مردها، معیار متجدد بودن است.

در واقع، هیچ‌چیزی که جهتی متفکرانه در آن باشد و مردم را به راز تحول تاریخی غرب کنجکاو سازد، ترویج نمی‌شود. در تاریخ معاصر ایران، جریانی که می‌توانیم آن را تا حدی تجدد جدی بنامیم، رویکردی بود که توسط قائم‌مقام و در زمان

نوع توجه به مدرنیزاسیون، اگرچه بعضاً جنبه‌هایی از ترقی خواهی داشت، اما دقیقاً به این معنا نبود که چنین اقداماتی هم صد درصد در جهت منافع مملکت تمام شده باشد.

این مسئله حتی در مورد راه‌آهنی که در واقع برای مطامع آتی انگلیس در نفت قفقاز طراحی شده بود و عملاً خر مشهر را به باکو متصل می‌کرد نیز صادق است.

### آیا زمینه تجددخواهی برای رضاشاه فراهم بود؟

نکته حائز اهمیتی که در ابتدا مورد توجه قرار گرفت و لازم است باز مورد تأکید قرار گیرد، این است که هیچ پیشینه‌ای از تمایل به تجدد نبود، او هرگز موفق نمی‌شد تا اهداف و منویات خود را متحقق سازد. این نگاه در مورد آتاتورک هم صادق است. رضاشاه اگرچه با تکیه بر زور موفق شد به اهداف خود برسد، اما موفقیت او نشان داد که در زمینه آن نوع تجددخواهی، قابلیت‌هایی در کشور ما وجود داشته است.

در جامعه ما یا جامعه ترکیه، قابلیت فرهنگی و اجتماعی وجود داشت که زور مستبدین می‌توانست با تکیه بر آن، مدرنیزاسیون صوری را اجرا کند. نمونه معکوس آن، در مورد اقدامات روسیه تزاری و شوروی پس از آن، در کشورهای اسلامی آسیای

با مذهب اسلام مبارزه می‌کرد و ایران باستان را در مقابل آن علم می‌نمود و ساده‌لوحانه خواهان بازگشت به دوهزاروپانصد سال قبل بود.

در این خصوص، میرزا فتحعلی آخوندزاده تصریح می‌کرد که «ایرانیت» فقط در تقابل با «اسلامیت» است، ولی توصیه می‌کرد که ایرانیان اهل قفقاز بایستی روس را «ولی نعمت» خود بشناسند و از آن اطاعت کنند تا از دایره توحش بیرون آیند.

میرزا آقاخان کرمانی بایی و میرزا ملکم‌خان ارمنی نیز در همین زمینه تلاش می‌کردند؛ اما سید جمال اسدآبادی بیشتر بر انترناسیونالیسم اسلامی و وحدت مسلمانان در برابر غرب تأکید می‌ورزید.

**رضاشاه مجری قلدر طرح‌های متجددان**  
زمانی که رضاشاه روی کار آمد، آنچه را که منورالفکران قبل از او آرزو داشتند و نوشته بودند، به اجرا گذاشت.

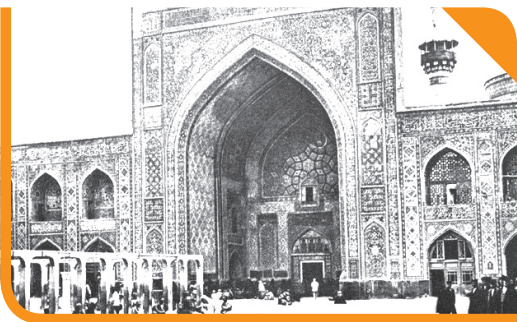
رضاشاه مجری قلدری برای اجرای طرح‌های متجددان بود. اگرچه او دست به برخی اقدامات زد که پیش از آن رجال وطن‌پرست ما، نظیر قائم‌مقام و امیرکبیر، دنبال نموده بودند، ولی با این احوال، بسیاری از مقولات ضد فرهنگ و سنن دینی ما نیز در این دوره پیگیری و اجرا شد. برخی از اقداماتی که رضاشاه در این دوره دنبال نمود، پیش‌تر نیز مورد توجه قرار گرفته بود.

به‌عنوان مثال، راه‌آهن اولین‌بار در دوره ناصرالدین‌شاه بین تهران و حضرت عبدالعظیم کشیده شد و قرار بود که در سراسر ایران نیز گسترش یابد. حتی موضوع مترو تهران نیز در عصر او به‌طور جدی می‌خواست در دست اقدام قرار گیرد که اگر شرایط به‌درستی مهیا می‌شد، روند نوسازی پیش‌گرفته‌شده طی سال‌های بعد نیز ادامه می‌یافت. لذا نمی‌توان تمام طرح‌های مربوط به توسعه کشور را به دوران رضاشاه منسوب کرد؛ با توجه به اینکه اغلب آنچه رضاشاه انجام داد، بیشتر یک مدرنیزاسیون صوری و اجباری بود. این





## گوهرشاد؛ نماد ایستادگی تشیع راستین در برابر غربزدگی رضاخانی



**محسن یزدانی:** قابل انکار نیست که «واقعه» گوهرشاد -به بیان دقیق‌تر، «قیام» گوهرشاد- یک مقابله و خیزش در برابر تلاش‌های حاکمیت برای تغییر رفتار و ارزش‌های مردم بود؛ تغییر الگوی از جنس سخت و خشن، آن هم با عبور از خط قرمزهایی همچون «حجاب» که به طور طبیعی واکنش‌های غیرقابل‌مهارى را از سوی مردم به دنبال داشت.

امروزه این قبیل تلاش‌ها با ابزاری نرم‌تر و با تجربه‌ای فزون‌تر از سوی دشمنان فرهنگ اسلامی در حال اجرا و عملیاتی شدن است. البته در مقابل وظیفه ماست که تشبه به بیگانگان را در لباس و خوراک از خود دور کنیم. در حدیثی از امام صادق (ع) نقل است: کسانی که در پوشاک، لباس، گفتار و رفتار خود را شبیه بیگانگان می‌کنند از جامعه اسلامی نیستند. این‌ها همه اتفاقاتی است در حال رخ دادن و می‌توان گفت که یکی از نقاط اوج مقاومت در مقابل رفتار برای تغییر سبک زندگی اسلامی ایرانی واقعه گوهرشاد است که می‌تواند پیام ایستادگی و مقاومت را در امروزمان تداعی کند.

بحث از کشف حجاب در ایران درست هم‌زمان با گسترش تجدد و نوگرایی و بیشتر در روزهای پس از مشروطه به طور جدی مطرح شد و مطالب چندی در ضدیت با حجاب در روزنامه‌های عصر مشروطه انتشار می‌یافت. این بحث در ایران دست‌کم از سال ۱۲۹۰ شمسی مطرح بود.

بر طبق اسناد و مدارک تاریخی، مسئله کلاه شاپو و کشف حجاب از آثار سفر شاه به ترکیه است؛ زیرا توجه به ترکیه همیشه مدنظر متجددان ایرانی قرار داشت. رضاشاه در پی دعوت مصطفی کمال پاشا ملقب به آتاتورک، در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۱۳ وارد آنکارا شد و آتاتورک رئیس‌جمهوری ترکیه به طور رسمی از وی استقبال کرد. در مراسم رژه‌ای که به افتخار ورود رضاشاه ترتیب یافت، وی شاهد حضور همسان و یکسان دختران جوان دوشادوش مردان بود. با توجه به شباهت ایران و ترکیه از لحاظ فرهنگی، فکری و مذهبی، باید گفت که اشتباه محاسباتی در این زمینه

از سوی متفکران این سیاست صورت گرفته بود:  
۱- مذهب شیعه ایرانیان؛ حال آنکه ترکیه خصوصاً در زمان عثمانی سنی مذهب و داعیه خلافت اسلامی داشتند.

۲- در ایران ناسیونالیسم ایرانی با مذهب شیعه پیوند خورده بود (خصوصاً از صفویه به بعد)، اما در ترکیه عثمانی و بعدها ترکیه سکولار چنین نبود.

۳- در ایران سابقه همراهی دین و دولت قبل از اسلام هم وجود داشت؛ تعالیم زردشتی و ساسانیان و... بیانگر این موضوع هستند.

۴- ایران در ارتباط مستقیم با اروپا قرار نداشت.

۵- قدرت تأثیرگذاری علمای مذهبی ایران (از لحاظ اقتصادی، سیاسی، مذهبی) با علمای ترکیه از زمین تا آسمان تفاوت داشت.

در این میان نکته قابل توجه این است که اجازه ندهیم قصه گوهرشاد تحریف شود. فارغ از سانسور تاریخی گوهرشاد، مدت‌هاست عده‌ای در تلاشند قصه را تنها قصه «کلاه‌فرنگی» نشان دهند، درحالی‌که دو محور اصلی مطرح است: نکته اول حجاب است که قیام مردم با انگیزه دینی صورت گرفته و محور دوم نیز دفاع از مرجعیت و روحانیت بوده است. بدیهی است که مردم برای کلاه‌فرنگی جان نمی‌دهند، بلکه برای دین خود قیام کردند!

طرح موضوع کلاه‌فرنگی در واقعه گوهرشاد برای انحراف موضوع اصلی آن است. یکی از جهاتی که در واقعه گوهرشاد مغفول مانده، دفاع از مرجعیت و روحانیت است؛ زیرا گرایش در دفاع از روحانیت و دین بود، اما باین‌حال عده‌ای در تلاشند تا روحانیت را در این ماجرا مغفول و غیرمنسجم نشان دهند.

این یک واقعیت است که علما و روحانیون مشهد طی جلساتی پنهانی تصمیم گرفتند با این حرکت رضاخان مقابله کنند و او را از این کار بازدارند. در یکی از این جلسات پیشنهاد شد آیت‌الله حاج‌آقا حسین قمی به تهران برود و در مرحله اول با رضاخان مذاکره کند تا شاید بتواند او را از اجرای تصمیماتش بازدارد. وقتی آیت‌الله قمی به تهران

آمد، بلافاصله از سوی حکومت دستگیر و ممنوع‌الملاقات شد. سایر روحانیون نیز در مساجد و مجالس به آگاه کردن مردم پرداختند. مسجد گوهرشاد از جمله مکان‌های تجمع مردم بود. اجتماعات مردم در این مسجد هر روز بیشتر می‌شد و شهر حالت عادی خود را از دست داده بود و سخنرانان نیز به ایراد بیانات آتشین می‌پرداختند.

هم‌زمان با بازداشت حاج‌آقا حسین قمی، در مشهد نیز به دستور حکومت، روحانیونی همچون شیخ غلامرضا طیبی و شیخ نیشابوری دستگیر شدند. صبح روز جمعه ۲۰ تیر ۱۳۱۴ نظامیان مستقر در مشهد برای متفرق ساختن مردم وارد عمل شدند و به روی آنان آتش گشودند و تعداد زیادی را کشتند و زخمی کردند، ولی مردم مقاومت کرده و سربازان نیز بنا به دستور، مراجعت کردند. به دنبال این حادثه مردم اطراف مشهد با بیل و داس و... به سوی مسجد حرکت کردند. فردای آن روز جمعیت زیادی در مسجد گوهرشاد تجمع و علیه اقدامات دولت اعتراض کردند. سران نظامی و انتظامی مشهد این بار بنا به دستور رضاخان با تجهیزات کامل و افراد فراوان در نقاط حساس مستقر شدند و تفنگ‌ها، سلاح‌های خودکار و حتی توپ‌ها را به‌منظور سرکوب مردم به میدان آوردند. در حوالی ظهر مأمورین نظامی از هر سو به مردم هجوم آورده و در داخل مسجد دست به کشتار آنان زدند. در این واقعه تعداد بسیاری شهید، مجروح و بازداشت شدند.

کشتار مردم در این مسجد به اندازه‌ای بود که به نقل از شاهدان عینی با چند کامیون جنازه‌ها را از صحنه خارج کردند. یک روز پس از این فاجعه عملیات دستگیری علما و روحانیون آغاز شد و تعداد کثیری از آنان بازداشت و روانه زندان شدند.

قیام مسجد گوهرشاد برای همیشه در دفتر اقدامات سلسله پهلوی ثبت شد و قابل کتمان و روتوش نخواهد بود. ▲

## عجز شاه نتیجه شجاعت شیخ

نگاهی به زندگی و شخصیت شیخ محمدتقی بهلول که با ایستادگی مقابل اقدامات ضد شریعت رضاشاه تاریخ‌ساز شد

برای این مرد وارسته شکنجه و زندان را همزاد کرده بود. در افغانستان سال‌های طولانی (حدود سی سال) زندان و تبعید را تجربه کرد و در این زمان نیز از تبلیغ دین دست برنداشت.

شیخ بهلول شعر نیز می‌سرود و از آنجا که محدودیت‌هایی در زندان داشت بیشتر اشعار خود را حفظ می‌کرد. بهلول حافظه بسیار خوبی داشت و علاوه بر شعر، بخش‌های زیادی از نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و همین‌طور ادعیه بسیاری از حفظ داشت. بهلول پس از آزادی، از آنجا که جمال عبدالناصر با رضاشاه مخالف بود، تصمیم گرفت به مصر برود و در آنجا به تدریس در جامعه الازهر پرداخت.

شیخ از فضای رسانه‌ای که در مصر و در بخش فارسی رادیو در اختیار داشت در مخالفت با آمریکا و رژیم صهیونیستی و حکومت پهلوی استفاده می‌کرد. پس از مصر، شیخ بهلول مدت دو سال و نیم اقامت در نجف نیز به افشاگری علیه عملکرد حکومت پهلوی ادامه داد و به همین خاطر پس از بازگشت به ایران دستگیر و زندانی شد. این وضعیت تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت. وقوع انقلاب اسلامی آرامش خاطر شیخ را به همراه داشت. این بزرگ‌مرد تا زمان فوت نسبت به امام خمینی (ره) و آیت‌الله خامنه‌ای اظهار ارادت می‌کرد. ▲

کشف حجاب برای زنان، شیخ محمدتقی بهلول در مسجد گوهرشاد مشهد به سخنرانی علیه رضاشاه و سیاست‌هایش پرداخت و مردم نیز در حمایت از وی تجمع کردند. عوامل حکومت نیز اقدام به تیراندازی به‌سوی مردم کردند که این اقدام منجر به کشته شدن چند نفر شد. در این واقعه شیخ بهلول با کمک چند نفر جان سالم به در برد و به افغانستان رفت، ولی گویا تقدیر

علیه این اقدام پرداخت. شجاعت از ویژگی‌های بارز شیخ بود و همواره در جایی که حقی ناقص می‌شد چه در خصوص مسئله دینی و یا در مورد شخصی، خود را موظف به دفاع از مظلوم می‌دانست. بهلول در طول عمر شریفش خود را از تعلقات دنیوی جدا کرده بود و این مسئله وی را در مبارزه علیه ظلم استوارتر می‌کرد. با فرمان رضاشاه مبنی بر تغییر پوشش مردان و دستور



**آرزو زینالی:** علامه حاج شیخ محمدتقی بهلول در سال ۱۲۷۹ شمسی در روستای بیلند شهرستان گناباد متولد شد. جد بزرگ ایشان محمدظاهر خزایی و پدرش شیخ نظام‌الدین از دانشمندان دینی بودند؛ همین زمینه خانوادگی اولین قدم‌های حرکت علمی شیخ بهلول را شکل داد.

شیخ بهلول خیلی زود بر منبر نشست و به دلیل مباحث تند و روشنگری‌های سیاسی، علاقه‌مندان بسیاری یافت. مسلماً سخنرانی‌های وی دشمنانی را علیه وی برانگیخت؛ از جمله در زادگاهش با صوفی‌ها (فرقه نعمت‌اللہی‌ها) درگیر بود و پس از مهاجرت به سبزوار -از آنجا که ناهی از منکر بودن از ویژگی و خصلت‌های ذاتی شیخ بود- در آنجا نیز به ایراد سخنرانی علیه احمدشاه قاجار پرداخت.

با به قدرت رسیدن رضاخان و عیان شدن سیاست‌های ضد مذهبی وی، روحانیت نیز به‌شدت تحت فشار قرار گرفت. اما روحانیت که همواره نهادی مستقل از حکومت و از حمایت مردمی برخوردار بود، در مقابل حکومت به مقاومت پرداخت. شیخ بهلول نیز نسبت به سفر رضاشاه و امان‌الله‌خان شاه افغانستان و همسرش برای حضور در باغ ملی سبزوار و برگزاری جشن و سرور در اول محرم، به سخنرانی و تهییج مردم

## مسئله وفاداری به سنت‌های جامعه

نگاهی به فرجام نوسازی در دو کشور ایران و ژاپن

**بهاره داداشی:** هر کشوری مختصات و ویژگی‌های منحصر به خود را دارد؛ تاریخ، جغرافیا، باورها، ارزش‌ها، سنت‌ها، عقاید دینی و همه چیزهایی که هویت ملی و فرهنگی یک ملت را شکل می‌دهد و به آن معنا می‌بخشد. توجه به این مؤلفه‌ها و حفظ آن‌ها در عین تلاش برای شکوفایی و رشد و تعالی مبتنی بر سنت‌ها و ارزش‌ها، هر جامعه‌ای را در مسیر درستی از حیات قرار می‌دهد. تحولاتی که در جوامع اروپایی از پیشرفت و تکنولوژی اتفاق افتاد، چون از دالان فرهنگ و تحولات فکری همان جامعه برآمده بود، برای ملت‌های آن نیز پذیرفتنی شد؛ در مقابل، هر کشوری که متناسب با فرهنگ و باورهای سنتی خود با این فرهنگ جدید غربی و روند مدرنیزاسیونی که سعی داشت به همه جا تسری یابد مواجه شد، مسیر پیشرفت خود را به درستی طی کرد. مدرنیزاسیون به‌عنوان تغییر در الگوهای مادی زندگی و نیز تحول در شیوه تفکر و اندیشه در ایران و ژاپن به‌عنوان دو کشوری که تقریباً هم‌زمان در مسیر نوسازی گام برداشتند متفاوت بود. دو کشوری که در قرن گذشته مشتاق آگاهی از راز و رمز موفقیت غرب بودند، ولی نحوه گذار از سنت به مدرنیته تفاوت عمده مدرنیزاسیون بین این دو کشور بود. اولین تفاوت این جریان نحوه ورود فرهنگ غرب و اولین مواجهات این کشورها با پیشرفت‌های جدید بود. فرهنگ غرب از چهار طریق وارد ایران شد: حوزه‌های فرهنگی خارجی، اعزام دانشجویان به خارج، رفت‌وآمد تجار و سیاستمداران و ترجمه کتب و آثار خارجی. اما در ژاپن که دوره طولانی از انزوا را پشت سر می‌گذاشت، پذیرش ارتباط با سرزمین‌ها و حکومت‌های دیگر به معنی زیر پا گذاشتن اصول بود؛ ولی ژاپن در شرایطی قرار گرفت که چاره‌ای جز باز کردن درهای کشور خود بر روی این تازه‌وارد نداشت. برقراری رابطه با غرب در ژاپن با ورود ژنرال پری آمریکایی در سال ۱۸۵۳ آغاز شد. ژنرال پری می‌خواست ژاپن دره‌ایش را به روی دنیای تمدن بگشاید و با آمریکا روابط تجاری داشته باشد. هرچند تلاش آمریکا برای توسعه مناسبات تجاری بود ولی این هدف بدون نظامیان ممکن نشد. حضور نظامیان همواره ابزاری راه‌گشا برای توسعه‌طلبی‌های قدرت‌های جهان بوده است.

در ایران این نفوذ نظامی با پشتیبانی انگلیس در حمایت و روی کار آوردن رضاشاه انجام شد. جهانی شدن سرمایه‌داری می‌طلبید که نظام سیاسی و ساختارهای اجتماعی شکل مدرن پیدا کنند. برای



پشت سر گذاشتن وضعیت سنتی جامعه و ورود به عصر مدرنیسم نیاز به یک قدرت نظامی بود، زیرا فقط یک قدرت نظامی می‌توانست دولت مطلقه مدرن را محقق سازد. انگلیس ظاهراً از گسترش کمونیسم در ایران نگران بود، زیرا گسترش و عمق تضاد طبقاتی و فقر توده‌ها زمینه مناسبی برای پذیرش کمونیسم فراهم کرده بود. روی کار آوردن رضاشاه با کودتای نظامی و تکیه وی بر ارتش با هدف نظم بخشیدن به جامعه، تمرکز قدرت، وحدت و امنیت ملی، انجام اصلاحات و ایجاد نظام دیوانی مدرن انجام گرفت. وجود چنین حکومتی در نظر حامیان رضاشاه ضامن اجرای اهداف نوسازی بود؛ ولی سنگ‌بنایی بود که کج گذاشته شد. اقداماتی آغاز شد که فارغ از آثار مثبت و منفی و یا چگونگی اجرای آن، خرده‌نظام‌های جامعه ایران را دچار دگرگونی ساخت. تصور رضاشاه از نوسازی به‌طور کلی در یک کلمه خلاصه می‌شد: سکولاریسم؛

یا به‌عبارت‌دیگر، جدایی دین از سیاست و پشت کردن به سنت‌های گذشته. برعکس آن در ژاپن، همین نفوذ خارجیان و حق کاپیتولاسیون برای آن‌ها نقش مهمی در خیزش ملی‌گرایانه با تکیه بر میراث فرهنگی در این کشور ایفا کرد. رضاشاه به تقلید از کمال آتاتورک در ترکیه، مذهب را سد راه پیشبرد سیاست‌های نوسازی خود در جامعه ایران می‌دانست و به همین دلیل تلاش کرد با تأسیس دادگستری جدید، سازمان اوقاف، سازمان وظیفه عمومی و تلاش برای تغییر در پوشش ایرانیان، سیاست‌های مدرن کردن ایران را اجرا کند. رضاشاه تمام اقدامات خود را با تکیه بر ارتش مدرنی که ایجاد

نظامی حکومت و سیاست‌هایش قرار داشت و جامعه ایران را که پس از مشروطه می‌توانست دچار تحولات مثبتی شود در تنگنا قرار داد. حتی روشنفکرانی که با رضاشاه برای مدرنیزاسیون ایران همراهی می‌کردند خودباخته تفکر غربی بودند و در بی‌اعتنایی به فرهنگ ملی و سنت‌های ایران گام برداشتند. در واقع این روشنفکران در کنار ارتش بازوی دیگر رضاشاه بودند؛ دو پایه‌ای که از آغاز لنگ می‌زد.

برخلاف ایران، از جمله ویژگی‌هایی که در فرایند نوسازی و توسعه ژاپن مورد توجه قرار داشت، گرایش و تأکید روشنفکران و نخبگان ژاپنی در حفظ منافع، هویت و اصالت ژاپن و فرهنگ ژاپنی در عین حرکت به سمت توسعه و پذیرش الگوهای جدید بود. مسیر نوسازی در ژاپن برخلاف سیستم مستبد و فردمحور، بر یک سیستم غیرفردی و قاعده‌محور پیش رفت. نوسازی در ژاپن با اصلاحاتی که امپراتور میجی اجرایی نمود در ارتباط مستقیم حاکم با نیروهای مؤثر اجتماعی و با تأکید بر فرهنگ و سنت ژاپنی شکل گرفت. در موارد پنج‌گانه‌ای که امپراتور در سال ۱۸۶۸ به نام میناق میجی اعلام نمود: سیاست دولت بر مبنای مشورت نهاده شد، مردم در بیان خواست‌های خود آزاد گذاشته شدند، اولویت کشور منافع ملی و نسخ عادات‌های اشتباه و زشت گذشته و اتخاذ شیوه‌های متری و اخذ دانش از سراسر جهان اعلام شد.

دولت میجی به اصلاحاتی چون محو موانع افقی و محو موانع عمودی نوسازی دست زد. در محو موانع افقی که اولین قدم سیاست فوری مرکزیت بود، برپایی نهاد قدرتمند دولت امپراتوری در تکیه بود که در نهایت کلیه واحدهای دولتی به‌وسیله یک حکومت مرکزی اداره می‌شد و با این اقتدار از بی‌نظمی در کشور جلوگیری می‌کرد؛ ولی این به معنی استبداد و خودرأیی امپراتور نبود، چراکه در محو موانع عمودی دولت می‌بایست از وجود مردان بااستعداد، یک ملت متحد می‌ساخت که همگی خود را اول یک ژاپنی و بعد خدمتگزار امپراتوری برای افتخار و خوشبختی کشور و ملت می‌دانستند. در این مسیر بیش از هر چیز بر نقش آموزش و کسب دانش‌های نوین بدون رد سنت‌های این کشور تأکید شد و برای تحقق این اهداف، دولت به اصلاحات سیاسی دست زد.

به خاطر وجود همین تفاوت‌ها است که اصلاحات در ژاپن برخلاف ایران تقریباً هیچ‌گاه دچار گسست و انقطاع نشد و با پیوستگی در سنت و فرهنگ خود از گذشته تاکنون این مسیر را طی کرده است.

کرده بود پیش می‌برد، تافته‌ای که خود را از ملت ایران جدا می‌دانست. بالا بردن درآمدهای دولتی از راه مالیات منظم، بانک‌داری و فعالیت‌های گمرکی، بهبود بخشیدن به نظام ارتباطی به‌وسیله جاده‌سازی و احداث نخستین خط راه‌آهن سراسری ایران، ایجاد خطوط تلگراف و شبکه تلفن، اجباری کردن خدمت نظام وظیفه عمومی و سربرگزاری، ایجاد نظام قضائی و آموزشی مدرن، مشارکت دادن زنان در آموزش و پرورش و فعالیت‌های اجتماعی، توسعه شبکه‌های بهداشتی، درمانی و نوسازی شهرها همگی طرح‌هایی بودند که ارتش رضاشاه در آن به‌نوعی نقش فعال داشت. قدرتی که رضاشاه با تکیه بر این ارتش احساس می‌کرد حکومت مطلقه و مستبدی را شکل داده بود که فرایند نوسازی در ساختار حکومتی و نظام سیاسی را تحت تأثیر قرار داده بود و از این تغییرات برای گسترش تسلط و نفوذ در جامعه بهره می‌برد.

ازاین‌رو، اگرچه دولت مطلقه در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی دستاوردهایی برای توسعه و نوسازی داشت، اما در حوزه سیاست و نظام سیاسی مانع توسعه بود؛ به‌عبارت‌دیگر، جامعه ایران را به تکه‌های جدا از هم تبدیل کرده بود و آنچه به این جامعه خوراننده و تزیینی می‌شد تناسبی با هویت ملی و فرهنگ آن نداشت. نوسازی رضاشاهی هرچند موجب رشد تحولات پس از خود شد، اما به دلیل سرشت، ماهیت و شیوه آن نتوانست کارآمدی مطلوبی برای جامعه آن زمان باشد. نوسازی رضاشاه بیشتر پایه قدرت وی را که نیروهای نظامی بود تقویت و گسترش داد؛ به‌صورتی که محصول نوسازی رضاشاهی، اقتدار و استبدادی شد که بر پایه ماهیت

## شباهت اصلاحات بن‌سلمان با نوگرایی رضاشاه

**فاطمه قلعه‌کوهی:** دنیا در یک قرن گذشته تحولات بزرگی از سر گذرانده است. قدرت‌های بزرگ همچنان بر مبنای سیاست‌های استعماری و منفعت‌طلبانه خود به دنبال سلطه بر مناطق بیشتری از جهان و حفظ سیادت و برتری خود در سیاست‌گذاری‌های جهانی هستند. آمریکا، انگلیس، روسیه هنوز هم مثلث بازیگران سیاسی جهان البته با نقاب و چهره‌ای متفاوت هستند. اما در سوی دیگر کشورهای تحت سلطه‌ای بودند که بسیاری از آن‌ها در نتیجه رشد آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی خواهان کسب استقلال و آزادی در حق تعیین سرنوشت برای کشورشان شدند. منطقه خلیج فارس و خاورمیانه انقلاب‌های متعددی را از سرگذرانده که به عنوان مختلفی چون انقلاب اسلامی و بهار عربی و ادامه انتفاضه و مقاومت در فلسطین و لبنان از دستاویز قدرت‌های خارجی شدن و تجاوز به سرزمین‌شان خود را رها کرده‌اند.

در شرایطی که اتحاد کشورهای منطقه می‌تواند با کوتاه کردن دست متجاوزان آرامش و امنیت را به این منطقه حساس بازگرداند و قدرت را از غرب به شرق منتقل کند عربستان سعودی دست دوستی و اتفاق

به آمریکا و رژیم صهیونیستی داده و این در حالی است که سرنوشت رژیم پهلوی را به چشم دیده است. امروز در عربستان محمدبن‌سلمان در راهی وارد شده که محمدرضا پهلوی رفت. روابط ریاض با ایالات متحده و بریتانیا بر اساس روابط نظامی در مشکلات منطقه‌ای و صادرات نفت شکل گرفته است و بن‌سلمان همانند محمدرضاشاه با تجهیز نظامی کشورش در مقابل فروش نفت سعی دارد خود را به صورت قدرتی منطقه‌ای درآورد و به پشتوانه همین تسلیحات جدید اقدام به تجاوزگری به کشورهای دیگر از جمله یمن کرده است.



در داخل کشورش نیز بن‌سلمان به روشی که پیش‌نویس سیاست‌های آمریکای زمان نیکسون برای محمدرضا پهلوی در اعطای آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و سرعت بخشیدن به مدرن کردن کشور بود؛ تغییراتی را در ساختار فرهنگی و اجتماعی عربستان ایجاد کرده است. عربستان سعودی به دلیل فرهنگ حاکم بر جامعه عربستان که در دل باورهای سنتی مردم این کشور شکل گرفته و ریشه در فرهنگ عشیره‌ای و قبیله‌ای آن و نیز برداشت متحجرانه و محدود از دین اسلام در نتیجه عملکرد علمای آن دارد از لحاظ محدودیت‌های مدنی در مقایسه با سایر کشورهای عربی منطقه بسته‌تر است و با این زمینه فرهنگی اصلاحات بن‌سلمان همچون تغییر قوانین رانندگی به نفع زنان، آزادی ورود زنان به ورزشگاه‌ها، آزادی‌های مشروط برای موسیقی، فتوای مفتی سعودی برای خروج زنان از کشور بدون اجازه همسر و چند مورد دیگر در زمینه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قطعاً بازخوردهای اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. محمدبن‌سلمان نیز هم‌چون پدر و پسر پهلوی اعتقادی به اصلاحات سیاسی ندارد و تنها اقداماتی را در حوزه اجتماعی خوشامد غرب به منظور ارائه تصویری مدرن شده از کشورش برای جلب نظر آمریکا دنبال می‌کند.





## مدرنیزاسیون و ارونه به روایت تصویر

سیاست یکسان‌سازی پوشش مردان برای رضاشاه به اندازه کشف حجاب، مهم و ضروری بود. اجبار مردان در گذاشتن کلاه پهلوی نمونه‌ای از این سیاست یکسان‌سازی بود. در اسناد تاریخی مربوط به سلطنت رضا شاه آمده است که حکومت رضاشاه این سیاست را «وسیله‌ای جهت تولید حس یک‌جهتی و اتحاد قلبی عموم افراد مملکت و رفع یکی از عوامل اختلاف و تشتت بین افراد» می‌دانسته است اما در واقع او با چنین تصمیمات قشری و ظاهری می‌کوشید چهره سرزمین تحت حاکمیتش را از نمادهای اندیشه و سبک زندگی سنتی و اسلامی بپیراید و آن را دست کم در سطح به سوی نوسازی تقلیدی فرنگی مدنظرش سوق دهد.

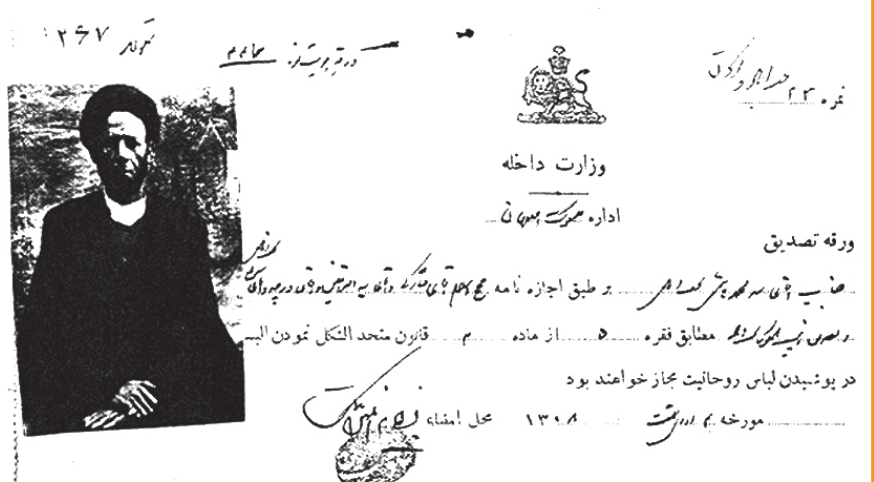


چند ایراد بزرگ به تلاش رضاشاه برای نوسازی در ایران وارد است؛ نخست اینکه وی بدون توجه به ساختار سنتی جامعه ایران و تصور اینکه نوسازی سیاسی و اجتماعی همچون فرماندهی ارتش با سرکوب و خودمحوری انجام نخواهد شد، سعی داشت در انجام نوسازی در ایران شتابان عمل کند. از آنجایی که تمامی منابع قدرت تنها در تسلط دولت و شخص رضاشاه بود، در نهایت نیز نوسازی به گونه‌ای انجام شد که با بافت دولت مطلقه همخوانی داشت نه با یک جامعه پسامشروطه و مدرن.

جدا از اعمال و رفتارهای عنادآمیز با مذهب و مظاهر اساسی آن که در طول حکومت بیست ساله رضاشاه در جریان بود، کوشش‌های او در محصور کردن روحانیت و تلاش‌های سخت‌گیرانه‌اش در به محاصره در آوردن نهاد روحانیت بیشتر از هر چیز دیگری جلب توجه می‌کند. رضاشاه برای مقابله با روحانیت و محدود کردن طلاب دینی مقرر نمود آنان در آزمون دولتی شرکت کنند تا از این طریق گزینش شوند. وی با این طرح، قادر بود اولاً کلیه طلاب را شناسایی کند؛ ثانیاً برخی از آنان را به بهانه عدم موفقیت در آزمون از طلبگی بازدارد؛ ثالثاً روحانیت را در اختیار خود گیرد.



با سخت‌گیری‌های او حوزه‌های علمیه تن به قوانین جدید دادند. بدین طریق هم حوزه‌ها را از نظر کمی محدود نمود، هم برخی را از ادامه تحصیل بازداشت و هم عده‌ای را خلع لباس و ممنوع‌الوعظ کرد. به طور کلی طلاب در این آزمون‌ها شرکت می‌کردند تا اولاً از سوی رژیم خلع لباس نگردند؛ ثانیاً از اعزاز به خدمت نظام‌وظیفه‌رهایی یابند و از همه مهم‌تر، آن‌ها تنها راه حفظ و ادامه تحصیل و فعالیت‌های اجتماعی و مذهبی را در حفظ لباس طلبگی و روحانیت شیعه می‌دانستند.



### برای مطالعه بیشتر

**ایران؛ برآمدن رضاخان**  
برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها  
نویسنده: سمیروس غنی  
مترجم: حسن کامشاد  
ناشر: نیلوفر

**پهلوی‌ها**  
خاندان پهلوی به روایت اسناد  
جلد اول: رضاشاه  
به کوشش فرهاد رستمی  
ناشر: مرکز مطالعات تاریخ معاصر ایران

**پهلوی اول**  
از کودتا تا سقوط  
نویسنده: رضا مختاری اصفهانی  
تعداد صفحات: ۴۷۰ صفحه  
ناشر: انتشارات کتاب پارسه